

Submit Date: 01 August 2025
Revise Date: 06 February 2026
Accept Date: 14 February 2026
Initial Publish: 15 July 2026
Final Publish: 22 December 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Conflict Between Judicial Presumptions and Witness Testimony

Mohammad Javad Mazaheri Tehrani¹, Hadi Azimi Gorkani^{1*}, Majid Vaziri¹

1. Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: Ha.Azimi1339@iau.ac.ir

ABSTRACT

Judicial presumptions and witness testimony are among the most important means of proof in the Iranian legal system, playing a fundamental role in uncovering the truth and rendering a fair judgment. In judicial proceedings—especially in complex disputes—conflicts may arise between the content of judicial presumptions and witness testimony, compelling the judge to give precedence to one over the other. The main question of this study is: in the event of a conflict between judicial presumptions and testimony, which has the greater evidentiary value, and what is the criterion for such preference? Using a descriptive-analytical method and drawing on jurisprudential sources, statutory law, and Iranian judicial practice, this research examines the status of judicial presumptions when they conflict with witness testimony. The findings indicate that although witness testimony, as a general rule and due to its direct and certainty-producing nature, takes precedence over judicial presumptions, in cases where judicial presumptions are strong, well-substantiated, consistent with the circumstances of the case, and give rise to the judge's knowledge or customary assurance, they may be preferred over testimony. Ultimately, the primary criterion for resolving such conflicts is the degree of the judge's inner conviction and the realization of judicial knowledge, rather than the mere label or formal category of the evidence.

Keywords: *Judicial presumption; witness testimony; conflict of evidence; judicial knowledge*

How to cite: Mazaheri Tehrani, M. J., Azimi Gorkani, H., & Vaziri, M. (2026). Conflict Between Judicial Presumptions and Witness Testimony. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(5), 1-19.



تاریخ ارسال: ۱۰ مرداد ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۱۷ بهمن ۱۴۰۴
 تاریخ پذیرش: ۲۵ بهمن ۱۴۰۴
 تاریخ چاپ اولیه: ۲۴ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

تعارض امارات قضایی با شهادت

محمد جواد مظاهری طهرانی^۱، هادی عظیمی گرکانی^۲، مجید وزیری^۳

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Ha.Azimi1339@iau.ac.ir

چکیده

امارات قضایی و شهادت شهود از مهم‌ترین ادله اثبات دعوا در نظام حقوقی ایران محسوب می‌شوند که نقش اساسی در کشف حقیقت و صدور رأی عادلانه ایفا می‌کنند. در فرآیند دادرسی، به‌ویژه در دعاوی پیچیده، گاه میان مفاد امارات قضایی و شهادت شهود تعارض پدید می‌آید و قاضی ناگزیر از ترجیح یکی بر دیگری می‌شود. پرسش اصلی این پژوهش آن است که در صورت تعارض امارات قضایی با شهادت، کدام‌یک از ارزش اثباتی بالاتری برخوردار است و معیار این ترجیح چیست. پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع فقهی، قوانین موضوعه و رویه قضایی ایران، به بررسی جایگاه امارات قضایی در تعارض با شهادت شهود می‌پردازد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که هرچند شهادت شهود به عنوان قاعده کلی و به دلیل مستقیم و یقین‌آور بودن، بر امارات قضایی مقدم است، اما در مواردی که امارات قضایی قوی، مستند، منطبق با اوضاع و احوال پرونده و موجب علم یا اطمینان عرفی قاضی گردد، می‌تواند بر شهادت ترجیح داده شود. در نهایت، معیار اصلی در رفع تعارض، میزان اقتناع وجدانی قاضی و تحقق علم است، نه صرف عنوان یا قالب دلیل.

کلیدواژگان: اماره قضایی، شهادت شهود، تعارض ادله، علم قاضی

قضایی برخلاف اماره قانونی، مستقیماً توسط قانون‌گذار تعیین نشده، بلکه محصول استنباط ذهنی دادرس از مجموعه شواهد موجود در پرونده است.

اماره قضایی:

امارات قضایی همان اوضاع و احوالی است که به نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می‌شود، یعنی قاضی از آن اوضاع و احوال نسبت به امر مجهول قطع و یقین پیدا می‌کند و نوعاً صحت اظهارات یکی از طرفین دعوی را برساند. اگر اوضاع و احوال چنین وضعی را برای قاضی به وجود نیاورد، عنوان اماره قضایی پیدا نمی‌کند. بنابراین امارات قضایی را قانون تاسیس نکرده و به صلاحدید دادرس و قاضی گذاشته و دادرس از طریق برخی از نشانه‌ها تلاش می‌کند که با نتیجه‌گیری، نسبت به واقعیت امر مورد ادعا تصمیم‌گیری نماید. مثلاً اگر طلبکاری بدون حيله یا اجبار سند دین را به مدیون برگرداند، این عمل او ممکن است در نظر قاضی دلیل بر برائت باشد. به امارات قضایی در اصطلاح فقهی ظاهر حال می‌گویند و ظاهر حال هم از ظن‌های خاص معتبر شرعی نیست. بلکه از ظنون غیر معتبر است و تا زمانی که ظاهر حال یعنی قراین و اوضاع و احوال موجب یقین و یا حداقل اطمینان قاضی نشود، قابل پیروی نیست. به موجب ماده ۱۳۲۴ قانونی مدنی هم اماراتی که به نظر قاضی واگذار شده عبارت از اوضاع و احوالی در خصوص مورد و در صورتی قابل استناد است که دعوا بر شهادت شهود قابل اثبات باشد یا ادله دیگر را تکمیل کند.

البته این ماده در زمانی تصویب شده که استفاده از شهادت به عنوان دلیل محدودیت داشت و غالب دعاوی حقوقی با شهادت قابل اثبات نبوده و لذا امارات قضایی هم به موجب همین ماده قدرت اثباتی زیادی نداشت. اما امروز که آن محدودیت‌ها از شهادت برداشته شده و شرایط شاهد سنگین شده و تقریباً در همه دعاوی شهادت ارزش اثباتی دارد، در استفاده از امارات قضایی هم تحول پیدا شده و قاضی با اتکاء به امارات قضایی می‌تواند در بسیاری از

یکی از بنیادی‌ترین مباحث آیین دادرسی و حقوق ادله اثبات، چگونگی کشف حقیقت در فرآیند رسیدگی قضایی است. قاضی در مقام داوری، نه تنها وظیفه حل و فصل اختلافات را بر عهده دارد، بلکه مأمور تحقق عدالت و صیانت از حقوق اشخاص نیز هست. تحقق این اهداف، مستلزم بهره‌گیری صحیح و منطقی از ادله اثبات دعواست.

در نظام حقوقی ایران، ادله اثبات شامل اقرار، اسناد، شهادت، امارات و قسم است. در میان این ادله، اماره قضایی و شهادت شهود جایگاه ویژه‌ای دارند؛ زیرا در بسیاری از دعاوی، به‌ویژه دعاوی فاقد سند مکتوب یا اقرار صریح، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری علم و اطمینان قاضی ایفا می‌کنند. با این حال، همواره میان ادله اثبات هماهنگی کامل وجود ندارد و در موارد متعددی، ادله با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند. یکی از مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین مصادیق این تعارض، تقابل میان اماره قضایی و شهادت شهود است. پرسش اساسی آن است که آیا شهادت همواره باید بر اماره قضایی مقدم باشد یا اینکه در برخی موارد، اماره قضایی می‌تواند بر شهادت ترجیح داده شود؟

اهمیت این پرسش از آن جهت دوچندان می‌شود که پذیرش مطلق تقدم شهادت، ممکن است در مواردی به صدور آرای ناعادلانه منجر شود و در مقابل، بی‌اعتنایی به شهادت نیز می‌تواند امنیت قضایی و اعتماد عمومی به دادرسی را تضعیف کند. از این رو، تبیین معیار صحیح ترجیح میان این دو دلیل، ضرورتی انکارناپذیر است.

مفهوم و ماهیت اماره قضایی

تعریف اماره قضایی

اماره قضایی عبارت است از اوضاع و احوال و قراینی که به نظر قاضی، دلالت بر وجود یا عدم وجود امر مورد اختلاف دارد و از آن، ظن، اطمینان یا علم عرفی نسبت به واقع حاصل می‌شود. اماره

موارد حکم صادر کند و نیازی به آن ندارد که دنبال دلیل دیگری باشد و اماره را مکمل آن دلیل سازد. (محقق داماد، ۱۴۰۰، ۱۸۶)

همان طور که از تعریف اماره قضایی پیداست بهترین ویژگی اماره قضایی واگذار شدن آن‌ها به نظر قاضی و دادرس می‌باشد. قرائن و امارات یا نشانه‌ها در صورتی به عنوان اماره قضایی مستند صدور رای قرار میگیرند که در قاضی باور درونی ایجاد نمایند. در اماره قضایی قاضی آزاد است و هیچ قاعده‌ای او را محدود نمی‌سازد و می‌تواند تمام قرائن علمی، اجتماعی و متعارف متأثر در موضوع را در نظر گیرد. البته باید توجه داشت که این اختیار به اندازه‌های وسیع نیست که هیچ‌گونه محدودیتی نداشته باشد بلکه همواره قاضی باید از استنتاجی مشروع و قانونی که وجدان او را اقناع می‌کند استفاده نماید. بنابراین اماره قضایی محدود نیست و نمی‌توان تعداد آن‌ها را محدود کرد همچنین برخلاف اماره قانونی که قاضی بی‌چون و چرا مکلف به پذیرش آن است در اماره‌های قضایی چنانچه قاضی بر اساس شرایط موضوع دعوا به اقناع وجدانی نرسد وجوبی بر تبعیت از اماره ندارد. (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۳۶)

مشروعیت و حجیت اماره قضایی:

در این بخش برخی از ادله حجیت اماره قضایی را به اختصار ذکر میکنیم:

ادله قرآنی:

از برخی آیات استفاده میشود که اگر قرائن بر مطلبی دلالت قطعی بکند، پذیرفته میشود.

اهم این آیات عبارتند از:

الف) قرآن در مورد برادران حضرت یوسف میفرماید: «وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» (یوسف/ ۱۸)

این آیه اشاره به ماجرای حضرت یوسف (ع) دارد که وقتی او را درون چاه گذاشتند، پیراهن او را از تنش در آوردند و خون آلود

کردند و نزد پدرشان حضرت یعقوب (ع) آوردند و گفتند که گرگ یوسف را خورده است. پدرشان همین که چشمش بر آن پیراهن سالم افتاد همه چیز را فهمید و گفت شما دروغ میگویید. هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته است و صدا زد چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست. به نظر میرسد استنباط حضرت یعقوب (ع) از سالم بودن پیراهن یوسف برای کذب ادعای فرزندان، میتواند دلیل بر حجیت قرائن و اماراتی باشد که به صورت قطعی به مدلول خود دلالت میکنند. چنان که بسیاری از حقوقدانان با همین آیه به حجیت قرائن و امارات استدلال کرده‌اند (Makarem Shirazi, 1998).

ب) در مورد پاره شدن پیراهن یوسف قرآن کریم میفرماید: «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»، «وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف ۲۶ و ۲۷)

یکی از کسان زن، گواهی داد که اگر جامه اش از پیش دریده شود زن راست می‌گوید و او دروغ‌گوست (۲۶) و اگر جامه اش از پس دریده است، زن دروغ می‌گوید و او راست‌گوست (۲۷)

این آیه اشاره به جریان تهمت زلیخا به حضرت یوسف (ع) در حضور عزیز مصر است در آن هنگام بچه شیرخواری در آن جمع لب به سخن گشود و شهادت داد که اگر پیراهن یوسف از پشت سر پاره شده باشد، آن زن دروغ می‌گوید و یوسف راستگو است و اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده است آن زن راست می‌گوید و یوسف دروغ‌گوست. عزیز مصر این داوری را که بسیار حساب شده بود پسندید، در پیراهن یوسف خیره شد و هنگامی که دید پیراهن حضرت یوسف از پشت پاره شده است، پی به حقیقت برد و خطاب به همسرش گفت: این کار از مکر و فریب شما زنان است که مکر شما زنان عظیم است به یوسف گفت: تو از این ماجرا صرف نظر کن و دیگر چیزی نگو. چه دلیلی از این روش‌تر، چرا که اگر تقاضا از طرف همسر عزیز بوده، او به پشت سر یوسف

از جمله نظرات کارشناسان، دستاوردهای علوم مختلف و روش‌های علمی اثبات مسائل (که خود نوعی اماره محسوب می‌شوند)، ضروری به نظر می‌رسد. این ابزار قضات را قادر می‌سازند تا با اشراف کامل بر ابعاد پرونده، احکام خود را در چارچوب قسط، عدل و حق صادر کنند.

ادله روایی:

در سنت نیز موارد زیادی دیده می‌شود که به مشروعیت امارات قضایی دلالت دارد از جمله قضاوت‌های حضرت علی (ع). در اینجا به ذکر یک مورد، در زمان پیامبر اسلام (ص) اشاره می‌کنیم: عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: در جنگ بدر دو جوان انصاری به نامهای معاذ بن عفراء و معاذ بن عمرو از من خواستند که در بین کفار، ابوجهل را شناسایی کرده و به آنها نشان بدهم تا آنها وی را بکشند. بعد از شناسایی، آن دو جوان به ابوجهل حمله کرده و سرانجام وی را کشتند. سپس خدمت پیامبر اسلام رسیدند و به ایشان کشتن ابوجهل را خبر دادند. آن حضرت سؤال کرد کدام یک از شما وی را کشتید؟ هر کدامشان گفتند من کشتم. حضرت سؤال کردند، شمشیرتان را پاک کرده اید؟ گفتند نه. پس آن حضرت شمشیرها را به دقت نگاه کردند و فرمودند: هر دوی شما در قتل وی همکاری داشتید ولی افتخار سلب حیات وی، نصیب معاذ بن عمرو شده است پیامبر اسلام (ص) از خونین بودن شمشیر آن دو جوان فهمیدند که هر دو در این کار شرکت داشتند و لذا فرمودند: هر دوی شما، وی را کشتید. اما از آنجا که شمشیر معاذ بن عمرو از جهت طول، بیشتر خونین بود دریافتند که شمشیر وی بیشتر از دیگری وارد بدن ابوجهل شده، در نتیجه باعث جان باختن وی گردیده است (Majlesi, 1983).

چنین به نظر می‌رسد پیامبر (ص) در این واقعه از یک اماره عینی و قابل مشاهده، یعنی وضعیت شمشیرهای دو جوان انصاری، برای کشف حقیقت استفاده کردند. بررسی میزان خون روی شمشیرها و طول اثر آن، به عنوان یک قرینه منطقی، نشان‌دهنده میزان

دویده است و یوسف در حال فرار که پیراهنش را گرفته، و مسلماً از پشت پاره میشد و اگر یوسف به همسر عزیز هجوم برده و او فرار کرده، یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته، مسلماً پیراهن یوسف از جلو پاره خواهد شد. چه جالب که این مسئله‌ی ساده پاره شدن پیراهن، مسیر زندگی بیگانه‌ی را تغییر دهد و همین امر کوچک سندی، بر پاکی او، و دلیلی بر رسوایی مجرمی می‌گردد (Makarem Shirazi, 1998).

ج. برخی از آیات همچون «وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» و اگر میانشان حکم کنی به عدالت حکم کن که خدا عدالت پیشگان را دوست دارد (مائده، ۴۲) و آیه «إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء، ۵۸) و چون در میان مردم به داوری نشینید به عدل داوری کنید به قضات دستور می‌دهد که مطابق قسط، عدل و حق حکم کنند.

چنین بنظر می‌رسد، حجیت امارات قضایی، با استناد به آیات قرآن کریم قابل اثبات است. آیاتی مانند آیه ۱۸ سوره یوسف (ع) (استنباط حضرت یعقوب (ع) از سلامت پیراهن حضرت یوسف (ع) و آیات ۲۶ و ۲۷ همان سوره (قضاوت

بر اساس محل پارگی پیراهن) نشان می‌دهند که قرائن و امارات قطعی می‌توانند مبنای کشف حقیقت و صدور حکم قرار گیرند. هدف از قضاوت در نظام حقوقی اسلام، احقاق حق و اجرای عدالت است و قضات به عنوان مجریان این نظام، مکلف به تحقق این هدف متعالی هستند. آیات قرآن کریم، از جمله آیه ۵۸ سوره نساء و آیه ۴۲ سوره مائده، به صراحت بر لزوم صدور احکام مبتنی بر عدالت و حق تأکید دارند و این تکلیف را بر عهده قضات قرار داده‌اند. در این راستا، امارات قضایی به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی و ابزارهای کشف حقیقت، در فرآیند قضاوت اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد. با توجه به پیچیدگی‌های پرونده‌های قضایی در عصر حاضر و محدودیت دانش حقوقی قضات در تسلط بر جنبه‌های غیرحقوقی موضوعات، استفاده از ظرفیت‌های مشروع،

مشارکت هر فرد در قتل بود. این قضاوت پیامبر(ص)، مبتنی بر استدلال عقلانی و بررسی شواهد مادی است، نه صرفاً ادعای طرفین یا شهادت مستقیم، این نکته از آن جهت حائز اهمیت است که نشان می‌دهد، از این روایت می‌توان نتیجه گرفت که استفاده از امارات قضایی در قضاوت شرعی، مشروع و منطبق با سنت معصومان است. این روش، به‌ویژه در مواردی که شواهد مستقیم در دسترس نیست، به قاضی اجازه می‌دهد با تکیه بر قرائن عینی و تحلیل عقلانی، به کشف حقیقت و صدور حکم عادلانه بپردازد. مشروعیت این رویکرد، هم از فعل پیامبر(ص) به‌عنوان مصداق سنت و هم از عقلایی بودن آن استنباط می‌شود و چون اختصاصی به معصوم ندارد، برای سایر قضات نیز قابل الگوبرداری است، مشروط بر اینکه قرائن به علم نزدیک به یقین منجر شود.

دلیل عقلی:

یکی از ادله چهارگانه در فقه اسلامی، دلیل عقلی است و به وسیله آن مسائل فقهی زیادی قابل حل است. برخی از وقایع به آسانی قابل اثبات نیست، اگر به قاضی استفاده از قرائنی را که بیانگر حق و دال بر آن است اجازه ندهیم، حقوق مردم، ضایع می‌شود در حالی که شارع به شدت خواهان آن است که حقوق مردم حفظ شود و به صاحبانش برسد. قضاوت بر اساس قرائن با هدف شارع که همان اقامه عدل در میان جامعه، رساندن حقوق به صاحبانش و برچیدن بساط فساد از جامعه است، همخوانی دارد. قاضی باید در نظام حقوقی امروز تا آنجا که امکان دارد از امارات، به خصوص امارات قضایی برای رسیدن به حقیقت استفاده کند. این امارات نه تنها در مسیر دادرسی به ضرر افراد نیست، بلکه جامعه را به سمت سیستم حقوقی جامع و عادلانه سوق می‌دهد (Doostipour, 2013).

همانطور که بیان شد از منظر فقهی، استناد به امارات و روش‌های علمی قابل توجیه است، زیرا فرض بر این است که بهره‌گیری از این ابزارها، زمینه تحقق عدالت را بیش از عدم استفاده از آن‌ها

فراهم می‌کند. در حوزه مسائل مستحدثه، بر اساس قواعد اصولی و فقهی، احراز عدم مخالفت شارع با یک روش یا ابزار جدید، برای جواز استفاده از آن کفایت می‌کند و نیازی به اثبات موافقت صریح نیست. این امر از طریق سکوت ادله یا دلالت ضمنی آن‌ها قابل استنباط است. در موضوع مورد بحث، استفاده از امارات قضایی و روش‌های علمی نه تنها با اهداف شریعت (از جمله احقاق حق، برقراری نظم و امنیت و ارتقای جامعه) تعارضی ندارد، بلکه به تحقق آن‌ها کمک می‌کند. این جواز نه صرفاً از سکوت آیات، بلکه از دلالت ضمنی آن‌ها بر لزوم استفاده از ابزارهای مشروع برای اجرای عدالت قابل استنباط است. حتی اگر در این دلالت تردید شود، مجموع آیات مورد اشاره دست‌کم نشان می‌دهد که استفاده از قرائن قطعی و امارات محکم از منظر قرآن کریم امری نکوهیده یا ممنوع نیست، بلکه به‌عنوان روشی پذیرفته‌شده در کشف حقیقت تلقی می‌شود. بنابراین، استناد به این آیات برای مشروعیت بخشی به بهره‌گیری از امارات، از نظر فقهی حقوقی دارای استحکام است.

ویژگی‌های اماره قضایی:

در این قسمت ویژگی‌های اماره قضایی که عبارتند از واگذار شدن به صلاحدید دادرس، عدم تصریح قانونی، نامحدود بودن و قابلیت استناد از سوی دادرس در چهار مبحث مجزا به تفصیل توضیح داده شده است.

واگذار شدن به صلاحدید دادرس:

با توجه به تعاریفی که از اماره قضایی بیان شد معلوم می‌شود که مهم‌ترین ویژگی امارات قضایی واگذار شدن آن‌ها به نظر دادرس یا قاضی است. قرائن یا نشانه‌ها در صورتی به عنوان اماره قضایی مستند صدور رای قرار می‌گیرند که در قاضی، باور درونی ایجاد نمایند، بر خلاف اماره قانونی که حتی اگر موجب اقناع وجدان دادرس نشود بر او تحمیل می‌گردد، بنابراین دادرس می‌تواند هر اوضاع و احوالی را که به نظر او به تشخیص امر مورد ادعا کمک

موضوع ویژه خود میشود و همین امر باعث نامحدود شدن امارات قضایی میشود (Katouzian, 2011).

قابلیت استناد از سوی دادرس:

امارات قضایی علاوه بر اینکه از سوی اصحاب دعوی میتوانند مورد استناد قرار بگیرند از سوی دادرس نیز قابلیت استناد را دارند و این امر به خوبی از مواد ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴ ق.م قابل استنباط است. ماده ۱۳۲۱ قانون مذکور که مقرر میدارد اماره عبارت از اوضاع و احوالی است که به حکم قانون یا در نظر قاضی دلیل برامری شناخته میشود این مطلب شناسایی قاضی را در ردیف شناسایی قانون قرار داده و همچنان که در اماره قانونی نیازی به استناد طرفین دعوی نیست، اماره قضایی نیز نیازی به استناد طرفین ندارد. ماده ۱۳۲۴ ق.م، اماراتی که به نظر قاضی واگذار شده عبارت است از اوضاع و احوالی در خصوص مورد و در صورتی قابل استناد است که دعوا به شهادت شهود قابل اثبات باشد یا ادله دیگر را تکمیل کند. منظور از قابلیت استناد، استناد دادرس در حکم است نه استناد طرفین، امارات قضایی از حیث ظهور و استناد متفاوتند، بعضی تا مورد استناد اصحاب دعوی قرار نگیرد ظهوری نخواهند داشت چنانکه دفترتاجر در مقابل غیر تاجر تا به آن استناد نشود مورد توجه دادرس قرار نمی‌گیرد و او ابتدائاً نمی‌تواند به رسیدگی به آن پردازد، اما بعضی از قرائن جزء اوضاع و احوال موضوع دعوی در معرض توجه دادرس و ارزیابی او قرار می‌گیرند و او با اقدامات مانند معاینه محل یا ارجاع به کارشناس درکم و کیف امر، استنباطاتی می‌نماید (Katouzian, 2011).

غیر مستقیم بودن:

اماره قضایی دلیل غیر مستقیم است و چون قاضی باید از نشانه‌های موجود و بر پایه احتمال نتیجه‌گیری کند هیچگاه به یقین نمیرسد به بیان دیگر نشانه‌های مورد استناد به خودی خود دلالتی بر واقع ندارد بلکه استنباط قاضی از آن‌ها چنین نتیجه‌ای را میدهد (Katouzian, 2011).

نموده و وجدان او را اقناع می‌نماید مورد لحاظ قرار دهد و درست به همین دلیل است که اماره قضایی را در زمره ادله اقناعی به شمار می‌آورند. برخی از حقوقدانان بر این عقیده اند که اگر چه اوضاع و احوال قرائن نشانه‌ها و درجه تاثیر آن‌ها در اثبات مورد دعوی به صلاحدید دادرس واگذار شده اما به دلخواه او نمی‌باشد. بنابراین اگر قرائن یا نشانه‌هایی که در رأی آمده و دادرس به استناد آن‌ها امر مورد ادعا را محرز اعلام نموده در نظر مرجع عالی از ویژگی مزبور برخوردار نباشند رأی مذکور قابل نقض یا فسخ خواهد بود (Shams, 2005).

عدم تصریح قانونی:

از آنجایی که طرفین هر دعوی با دعوی دیگر متفاوت هستند و به طور قطع اظهاراتی را که در خصوص حقانیت خود بیان می‌کنند فرق دارد پس نمیتوان به این اظهارات که سبب راهنمایی دادرس به سمت حقیقت میشوند خصیصه کلی بخشید، چرا که تعبیر اوضاع و احوال در خصوص مورد در ماده ۱۳۲۴ ق.م بیانگر این است که اعتبار اماره قضایی منحصر به همان موردی است که دادرس در آن مورد با آن روبرو شده و قابل قیاس در سایر موارد نیست. بنابراین امارات قضایی برعکس امارات قانونی نیاز به تصریح قانونی ندارند با این وجود در مواردی مشاهده میشود که قانونگذار در موارد خاصی قرینه یا نشانه‌ها را مشخص نموده تا دادرس بتواند چنانچه نشانه یا قرائن دیگری وجود داشته باشد واقعیت امر مورد ادعا را تشخیص دهد (Shams, 2005).

نامحدود بودن:

از آنجا که در هر مورد که قرائن، قاضی را به حقیقت هدایت کند اماره قضایی مطرح می‌شود، لذا امارات قضایی نمی‌توانند محدود به چند مورد خاص و احصاء شده باشند. نشانه‌هایی که در نظر دادرس میتواند اماره قضایی بر صحت امر مورد ادعا باشد، قابل شمارش نبوده و بدین ترتیب اوضاع و احوال و استنتاج قاضی باعث اصالت و استقلال اماره‌های قضایی و وابستگی آن‌ها به

حدود اعتبار اماره قضایی:

ماده ۱۳۲۴ ق.م.ب بیان میکند اماراتی که به نظر قاضی واگذار شده عبارت است از اوضاع و احوالی در خصوص مورد و در صورتی قابل استناد است که دعوا به شهادت شهود قابل اثبات باشد یا ادله دیگر را تکمیل کند از این ماده اینگونه برداشت میشود که اماره قضایی دارای محدودیت‌هایی است. میتوان این محدودیت‌ها یا حدود را به سه قسمت تقسیم و طرح کرد: نخست اینکه اماره قضایی اوضاع و احوالی در خصوص مورد خاص بوده و نمیتوان از آن قاعده کلی استخراج نمود و در سایر موارد نیز به کار گرفت، دوم اینکه اعتبار آن تا جایی است که دعوا به شهادت شهود قابل اثبات باشد و سوم اینکه اماره قضایی فقط در صورتی کاربرد دارد که سایر ادله را تکمیل کند و خود مستقلاً فاقد قدرت اثباتی است که این مورد محل اختلاف است (Matin Daftari, 1999).

اعتبار اماره قضایی در خصوص مورد خاص:

اعتبار اماره قضایی صرفاً برای مورد خاص است یعنی نمیتوان برای سایر موارد نیز از آن استفاده کرد. تعبیر اوضاع و احوال در خصوص مورد خاص که مقصود همان اعتبار اماره قضایی محصور به همان موردی است که دادرس در آن مورد با آن مواجه شده و قابل قیاس در سایر موارد نیست یعنی مانند امارات قانونی عمومیت ندارند، مبنای این امارات نظر دادرس یعنی استنباط او است که در مورد بخصوص از یک معلوم معینی به یک مجهولی پی میبرد، در صورتی که مبنای امارات قانونی حکم قانونگذار است که کلیت دارد و در تمام افرادی که مصداق آن حکم باشد جاری است، مثلاً تصرف به عنوان مالکیت همه جا اماره مالکیت است (Matin Daftari, 1999).

قابل اثبات بودن دعوا با شهادت شهود:

ماده ۱۳۲۴ ق.م.ب بیان میکند اماراتی که به نظر قاضی واگذار شده عبارت است از اوضاع و احوالی در خصوص مورد و در صورتی قابل استناد است که دعوا به شهادت شهود قابل اثبات باشد، چنانکه

گفته شد اماره کم و بیش نتیجه‌ای احتمالی و ظنی است و هیچگاه اصابت آن به واقع به مرحله یقین نمی‌رسد به همین جهت پاره‌ای از نظام‌های حقوقی گسترش اعتبار اماره قضایی را امری خطرناک می‌بینند و استفاده از این وسیله اثبات را محدود می‌سازند به عنوان مثال ماده ۱۳۵۳ ق.م.ف فرانسه اعتبار اماره قضایی را محدود به موردی می‌کند که شهادت برای اثبات آن مؤثر است، وانگهی قانون، قضات را به احتیاط نیز دعوت می‌کند و قرائنی را قابل استناد میداند که قوی و مشخص و هماهنگ باشند. مسأله دیگری که میتواند علت این محدودیت باشد نگرانی از افزوده شدن بر اختیار دادرسان در قضاوت است. آزادی استناد به قرائن بر اختیار و ابتکار دادرسان در فصل دعاوی می‌افزاید و باید با احتیاط پذیرفته شود (Katouzian, 2011).

میزان تأثیر اماره قضایی در افتناع قاضی:

نقش قاضی در شناسایی موضوع دعوا و تفکیک مدعی از منکر، از اهمیت و تأثیر بسزایی برخوردار است. قاضی موظف است شرایط و اوضاع مرتبط با پرونده را به دقت بررسی کند و در این فرآیند، هرگز بر پایه حدس، تردید یا گمانه‌زنی عمل نکند، بلکه باید با بهره‌گیری از قرائن موجود و توجه به شرایط حاکم بر دعوا، به افتناع وجدانی و آگاهی دست یابد و سپس بر اساس آن، رأی مناسب صادر کند. این موضوع به‌ویژه از آن جهت برجسته می‌شود که با پیشرفت علم و تکنولوژی و پیدایش روش‌های نوین، شیوه‌های طرح دعاوی نیز پیچیده‌تر شده است در نتیجه نیاز به استفاده از ابزارها و روش‌های جدید در اثبات دعاوی، بیش از پیش احساس می‌شود که در این میان، اماره قضایی به عنوان ابزاری کارآمد جایگاه ویژه‌ای دارد و در عمل بیشترین استفاده و استناد را در آرای قضایی به خود اختصاص داده است، به‌طوری‌که کمتر رأیی یافت می‌شود که در آن به امارات قضایی یا قرائن موجود در پرونده اشاره نشده باشد. پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که اماره قضایی باید چه درجه‌ای از افتناع را در دادرس و

موجه و منطقی نمی‌باشد. صرف ظن و احتمال ضعیف نباید مبنای حکم قرار گیرد (Katouzian, 2011).

در زندگی قضایی کشف واقع به آن معنی که در حل مجهولات مورد نظر است مورد توجه نمی‌باشد، زیرا مجهولات در زندگی قضایی بیحد و شمار هستند و منتظر حل مجهول ماندن چرخه زندگی را مختل میکند و ناگزیر باید در علم حقوق و فن قضا راههای دیگری برای حل مجهولات جستجو کرد به همین دلیل آقای نراقی استاد شیخ انصاری این نظریه را آورده است در حقوق به واسطه علم عادی باید مسایل را درک کرد، منظور از علم عادی علمی است که اغلب یک جامعه وقتی به آن حد رسیدند، احتمال خلاف را به دانسته‌های خود راه نمی‌دهند در حالی که ممکن است عقلاً احتمال خلاف آن توسط اقلیت دانشمندان و تحصیل کرده‌ها داده شود. از نظریه علم عادی دست کم فهمیده می‌شود که کشف واقع به آن معنی که در علوم طبیعی مدنظر است منظور علم حقوق نیست. وقتی که اساس کار علم حقوق، علم عادی باشد که هست، دنبال کشف واقع گشتن در جایی که توان به دست آوردن قطع و یقین وجود ندارد، عبث است. مؤید این نظر آن است که به حکم مصلحت اندیشی در قانون، مواردی را به صورت فرض قانونی و اصول عملیه به وجود می‌آورند (Katouzian, 2011).

چنین بنظر میرسد، اعتبار اماره قضایی از اوضاع و احوال موجود در خارج برای دادرس در رسیدگی به دعوا حاصل می‌شود و میزان تأثیر اماره قضایی در اقناع قاضی از ظن ضعیف تا اطمینان نزدیک به علم می‌تواند باشد، اماره قضایی اگر قوی و مستند باشد، می‌تواند سطح بالایی از اطمینان را برای صدور رأی تأمین کند، بنابراین در صورتی که اماره قضایی به وجود حق برای مدعی در زمان رسیدگی دلالت داشته باشد، دادرس بر طبق آن حکم خواهد کرد زیرا به موجب آن برای دادرس، علم به وجود حق حاصل می‌شود همچنین شان قاضی استواری در کردار و رفتار است تا امنیت قضایی پدید آید. عمل به ظن بدون مجوز قانون، این امنیت

قاضی ایجاد نماید تا بتواند بر اساس آن مبادرت به صدور رای نماید.

بر اساس نظریاتی که از سوی حقوقدانان در این مورد ارائه شده میتوان آن‌ها را به چند دسته تقسیم نمود.

۱-دسته اول حقوقدانان اعتبار اماره قضایی را از باب قطع و یقین دانسته اند و بر این عقیده اند که دادرس باید از اوضاع و احوال مورد دعوی نسبت به امر مجهول قطع و یقین پیدا کند.

۲-گروه دوم حقوقدانان حجیت اماره قضایی را از باب اطمینان، علم عادی می‌دانند.

۳-دسته سوم حقوقدانان بر این عقیده اند که اعتبار اماره قضایی مبتنی بر اطمینان نسبی است که از نشانه یا نشانه‌های خارجی در دادرس پرونده به وجود آید (Katouzian, 2011).

مسئله‌ای که باید بررسی شود آن است که اماره قضایی برای قاضی قطع و یقین حاصل می‌کند و یا آنکه از نتایج آن برای قاضی ظن حاصل می‌شود؟ در هر حال در چه صورتی و با چه میزان اقناع وجدانی می‌توان بر اساس اماره قضایی مبادرت به صدور حکم نمود. برای حالات اقناعی ذهن میتوان پنج درجه تصور نمود که به ترتیب از ضعیف به قوی عبارت اند از: وهم (صفر)، شک (۵۰)، ظن (۵۰-۸۰)، اطمینان یا ظن متاخم به علم یا علم عادی (۸۰-۹۹) و یقین یا قطع یا علم حقیقی (۱۰۰). درجه اقناع وجدان قاضی از قرائن و اوضاع و احوال گوناگون، متفاوت بوده و ممکن است سبب شک یا ظن و یا اطمینان وی گردد. قاضی نه از اماره علم قطعی پیدا می‌کند و نه از دیگر دلایل آنچه برای قاضی ایجاد میشود ظن است و گاهی این ظن به یقین نزدیک است و گاهی به شک هرگاه ظن مذکور به سمت یقین حرکت و ظن به علم تبدیل شود می‌توان ادعا نمود که تا حدود زیادی سبب اقناع وجدان گردیده و صدور حکم بر اساس آن موجه می‌باشد اما چنانچه از اماره قضایی صرفاً ظن بسیار ضعیف حاصل شود. صدور حکم بر اساس آن چندان

را متزلزل میکند از سوی دیگر در مواردی تحصیل قطع و یقین برای دادرس ممکن است بوجود نیاید در اینصورت با عدم وجود قطع و یقین نیز باید اقداماتی صورت گیرد تا امور مردم به صورتی مناسب و منطقی فیصله یابد، اما اطمینان نسبی نیز کافی نیست، بنابراین باید گفت حق با دسته دوم حقوقدانان است که اعتبار اماره قضایی را از باب اطمینان و علم عادی می‌دانند، باید به این نکته توجه داشت، نمیتوان بطور قطع بدنبال ایجاد یقین به منظور صدور رای ماند، انتظار یقین برای صدور رأی هم از اماره قضایی غیرواقعی است. سخت گیری در این باره اگر از حد معقول بگذرد نظام اثباتی را دچار اختلال می‌سازد و چنانچه همواره در حل و فصل دعوی به دنبال ایجاد یقین کامل باشیم، یقیناً این امر مانع به سرانجام رسیدن بخشی از دعاوی می‌شود و در عمل، به ندرت به این یقین خواهیم رسید که این امر، صدور رأی و قضاوت را بیش از حد محدود می‌کند، همان طور که از ماهیت امارات نیز مشخص است امارات به قاضی کمک می‌کند تا با توجه به اوضاع و احوال موجود در هر پرونده و بررسی و تجزیه تحلیل همه امور و جوانب، به ظنی نزدیک به علم برسد تا بتواند با اقتناع وجدان خود بر اساس آن رأی صادر کند این میزان از ایجاد اطمینان در نظر قاضی هم با عقل و فقه سازگار است و هم با نیازهای عملی دادرسی امروزی هماهنگ تر است و قاضی باید با توجه به نوع دعوا، کیفیت اماره قضایی، و اوضاع پرونده، این اقتناع را سنجیده و عادلانه آنرا به کار برد این امر باعث حل و فصل بسیاری از دعاوی و راه گشا خواهد بود.

مفهوم و جایگاه شهادت شهود

تعریف شهادت

شهادت عبارت است از اخبار شخص ثالث از وقوع یا عدم وقوع امری نزد دادگاه، با رعایت شرایط قانونی. شهادت از ادله اثبات دعوا به معنای خاص محسوب می‌شود؛ زیرا به طور مستقیم و بدون نیاز به استنتاج پیچیده، دادرس را به واقع رهنمون می‌سازد.

شهادت

شهادت واژه‌ای عربی است که از ریشه شهد به دست آمده و دارای معنای مصدری خبر دادن" و اسم مصدری خبر است. شهادت عبارت است از اخبار شخصی غیر از طرفین دعوی به وقوع یا عدم وقوع جرم توسط متهم با هر امر دیگری نزد قاضی (محمدی، صدیقی، ۱۳۹۵، ص ۳)

در قوانین کیفری و مدنی ایران شهادت تعریف نشده است و از واژه گواهی دادن و بینه استفاده شده است. با این حال با مراجعه به عرف مفهوم شهادت را عبارت از گواهی دادن نقل حادثه‌ای که رخ داده و شاهد آن را دیده یا شنیده و با لمس چشیده و یا بوییده است بیان کرده اند. به همین دلیل اکثر تعاریف به اعلام دیده‌ها و شنیده‌های شاهد اکتفا میکند و آن را از مقوله اخبار می‌پندارد. به همین خاطر نباید آن را در زمره اعمال حقوقی قرار داد.

شهادت در فقه به معنای خبر دادن قطعی از حق کسی است و توأم با قطع و جزم است از وجود حقی برای غیر که از سوی غیر قاضی به عمل می‌آید (Jafari Langarudi, 1998).

بر این اساس، شهادت را باید همانند اقرار اعلام کرد و نمی‌توان از سکوت نظر شاهد را استنباط کرد. لذا لفظ شهادت در فقه، اعلام و اخبار از چیزی است که خبر دهنده به آن علم داشته باشد، چه علم از طریق حواس ظاهری و...

همچنین با توجه به اینکه شهادت در لغت و عرف به یک معناست، لذا می‌توان در اخبار از روی علم نسبت به امری که متعلق به دیگری است استناد نمود. چرا که مصداق اخبار از روی علم است.

شرایط شاهد

در خصوص شرایط شاهد میان فقها اختلاف نظراتی وجود دارد. علامه حلی در کتاب ارشاد الازهان شش شرط عمومی و پنج شرط اختصاصی و در کتاب قواعد الاحکام هفت شرط را بیان نموده است.

مبانی شهادت را از منظر قانون موضوعه و فقه به بحث می‌نشینیم

مبنای قانونی شهادت

دو مبحث اقرار و شهادت در حقوق موضوعه بسیار قابل بحث است. به همین منظور قانونگذار نیز در جلد سوم حقوق مدنی یعنی مبحث ادله اثبات دعوی در کتاب اول به موضوع اقرار در دعاوی مدنی پرداخته است و شرایط و آثار اقرار مورد توجه قرار داده است. برای مثال در ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی، در بند اول آن اقرار از ادله اثبات دعوی شمرده شده است در حالی که تعریف اقرار در ماده ۱۲۵۹ این گونه آمده است که "اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر به ضرر خود هر چند که نحوه اقرار بسیار گسترده و عام است. لیکن بر اساس ماده ۱۲۶۰ قانون مدنی "اقرار واقع می‌شود به هر لفظی که دلالت بر آن نماید." کلمه هر لفظی در این ماده قانونی مطلق است و شامل هر نوع لفظی در جهت اقرار کردن می‌باشد هر چند که اقرار باید صریح و شفاف باشد. از سوی دیگر در ماده ۱۲۶۸ قانون مدنی آمده است که "اقرار معلق موثر نیست" اما تمامی اثبات‌ها و نفی‌ها در مبحث اقرار حول محور اصلی صحت اقرار می‌چرخد (Katouzian, 2011).

لازم به ذکر است قبل از اصلاحیه مورخ ۱۳۶۱/۱۰/۸ قانون مدنی مصوب مجلس شورای اسلامی، میزان ارزش شهادت شهود با عنایت به مواد (۱۳۰۶) الی (۱۳۱۲) آن قانون جهت اثبات دعاوی مدنی بسیار محدود بوده و ارزش آن با توجه به میزان و موضوع دعوی با الهام از قانون مدنی فرانسه دارای نصاب بوده و حداکثر تا پانصد ریال قابلیت اثبات و استناد داشت اما با عنایت به اصلاحیه مزبور و همچنین اظهار نظر مورخ ۱۳۶۷/۸/۸ فقهای شورای نگهبان و قانون اصلاح موادی از قانون مدنی مصوب ۱۳۷۰/۸/۴ مجلس شورای اسلامی راجع به حذف مواد (۱۳۱۰)، (۱۳۰۸)، (۱۳۰۷)، (۱۳۰۶) و (۱۳۱۱) و همچنین غیر شرعی اعلام نمودن ماده (۱۳۰۹) (۵) قانون مدنی تحول ریشه‌ای و اساسی در ارتباط با

شهید اول در اللمعه الدمشقیه، هفت شرط در الدروس الشرعیه شرایط را ده عدد ذکر نموده است (شهید اول، ۱۳۰۴، ص ۳۰) و مرحوم خوبی در مبنای تکلمه المنهاج پنج شرط را برای شاهد ذکر نموده است (Khoei, 2012).

الف: بلوغ

علمای شیعه و سنی به اتفاق شهادت غیر ممیز را مردود دانسته اند ولی در باره شهادت طفل ممیز بین عامل اختلاف است که دلیل اختلاف نظر چند روایت است که موجب برداشت‌های متفاوت شده است.

ب: عدالت

عدالت حالتی است که آدمی را باز میدارد از اینکه خدای تعالی را نافرمانی کند، لذا شهادت فاسق یعنی کسی که مرتکب گناه کبیره شده است و یا در گناه کبیره اصرار و تکرار دارد قبول نیست.

ج: ایمان

برخی از فقها نظیر مکی اسلام را مستقلاً در کنار ایمان به عنوان یک شرط ذکر کرده اند، ولی اکثر فقها به ذکر ایمان اکتفا کرده اند و اسلام را به عنوان شرط مستقلی ذکر ننموده اند چرا که اسلام و ایمان یکی مترادف هستند و هر مومنی هم مسلمان است.

د: طهارت مولد

حلال زاده بودن که وفق آن شهادت ولد الزنا باطل است حتی اگر در مورد اموال ناچیزی باشد.

ه: عقل

ویژگی بسیار مهم در شهادت وجود عقل برای شاهد است. بنابر این شهادت مجنون به دلیل اجماع قبول نیست، بلکه این مطلب جز ضروریات دین و مذهب است.

ی: ذی نفع نبودن

یعنی با شهادت خود نفعی را به دست نیاورد یا ضرری را از خود دور نسازد (یوسف زاده و رامک، ۱۳۹۶ ص ۲۱)

مبانی شهادت

ارزش شهادت شهود در نظام حقوقی ما به وقوع پیوست. علاوه بر این مبانی قانونی مربوط به شهادت را می‌توان در مواد (۱۴۸) الی (۱۷۲) از قانون آیین دادرسی کیفری و مواد (۲۲۹) لغایت (۲۴۷) از قانون آیین دادرسی مدنی یافت که در خور تأمل فراوان است.

ماده (۱۳۰۶) سابق قانون مدنی اشعار می‌داشت جز در مواردی که قانون استثناء کرده است هیچ یک از عقود و تعهدات و ایقاعات که موضوع آن عین یا قیمتی که بیش از پانصد ریال باشد. نمی‌توان فقط به استناد شهادت ثابت کرده ولی این حکم مانع از این نیست که محاکم برای حکم و مزید اطلاع و کشف حقیقت از اظهارات شهود استفاده کنند. از سویی دیگر ماده (۱۳۱۰) نیز مقرر می‌داشت: اگر موضوع دعوی، عقد یا ایقاع بیش از پانصد ریال باشد نمی‌توان آن را به وسیله شهود اثبات کرد. اگر چه مدعی مدعی به خود را به پانصد ریال تقلیل داده یا از مازاد آن صرف نظر کند و پس از پیروزی انقلاب با عنایت به اینکه تطبیق قوانین با موازین اسلامی به موجب اصل چهارم قانون اساسی در سرلوحه کار قانون گذار قرار گرفت.

لذا در این راستا مواد فوق الذکر در اصلاحیه مورخ ۱۳۶۱/۱۰/۸ مجلس شورای اسلامی حذف گردید. چه آن که اصولاً در حقوق اسلام اثبات دعوی به استناد شهادت شهود دارای هیچ محدودیتی نمی‌باشد، لذا در مغایرت مواد محذوف با موازین اسلامی علی‌الظاهر تردیدی وجود ندارد. بنابراین، حذف مواد مرقوم کاملاً منطقی و قابل توجیه می‌باشد. از سوی دیگر با توجه به گذشت سالیان دراز از زمان تصویب قانون شهادت و امارات مصوب سال ۱۳۰۸ و همچنین سقوط ارزش واحد پول ایران محدوده دعوی را که موضوع آن عیناً و قیمناً حداکثر پانصد ریال باشد دیگر وجود نداشت و به این ترتیب صرف نظر از فقدان مشروعیت موارد مرقوم، اصولاً مواد فوق الاشعار با توجه به شرایط اقتصادی

حتی از اهداف قانون گذار در سال ۱۳۰۸ به کلی به دور افتاده است (Bahrami, 2010).

اما در قانون مجازات اسلامی نیز شرایط اقرار بدین شرح بیان شده است: "اقرار در صورتی نافذ است که اقرار کننده دارای اوصاف زیر باشد: ۱- عقل ۲- بلوغ ۳- اختیار ۴- قصد بنابراین اقرار دیوانه و مست و کودک و مجبور و اشخاصی که قصد ندارند مانند ساهل و هازل و نائم و بیهوش نافذ نیست." بنابراین مهمترین نکاتی که در اقرار نزد قاضی باید بدان توجه کامل و مبسوطی داشت شرایط صحت اقرار است. اختیار و قصد دو رکن اساسی در هر اقرار است که بدون آن در هیچ گونه مسئولیت کیفری لاقفل بر اساس قانون مجازات اسلامی برای هیچ شخص حقیقی وجود نمی‌آید (Khazaei, 2008).

در قانون مجازات اسلامی قانونگذار به کرات از اقرار به ارتکاب جرم به عنوان یکی از ادله اثبات جرم سخن گفته است. این دلیل در مقایسه با سایر ادله اثبات جرم همزمان می‌تواند به عنوان بهترین و بدترین دلیل شناخته شود. بهترین دلیل است از این جهت که دادرس می‌تواند بر اساس آن و بدون هیچگونه تردیدی راجع به رفتار و مسئولیت متهم اظهار نظر نماید؛ از اینرو، در حقوق جزای عرفی، اقرار را به عنوان شاه دلیل می‌شناسند. با این همه اقرار می‌تواند بدترین دلیل در بین ادله اثبات جرم باشد. چرا که ممکن است طریق تحصیل آن نامشروع و غیر قانونی بوده باشد. چنان که بعید نیست اقرار صورت گرفته، متضمن شرایط لازم برای سلامت آن نباشد، یا مثلاً در اثر تهدید و شکنجه حاصل شده باشد. طبیعتاً اقراری که بدون رعایت شرایط مورد نظر قانونگذار و شارع مقدس صورت گرفته باشد. در فرآیند کیفری پذیرفته نیست اما در مقابل چنان چه اقرار متضمن تمامی شرایط مدنظر قانونگذار باشد. آثاری را به دنبال خواهد داشت که در فرآیند کیفری حائز اهمیت است (Jafari Langarudi, 1998).

مبانی فقهی شهادت

که بینه به این موارد منحصر نمی‌شود و هر گونه دلیل شخص مدعی که بتواند مستند حکم قاضی قرار گیرد، مصداق آن است. در خصوص ادله حجیت و به عبارت دیگر میانی شهادت از منظر فقه نکات ذیل جایز توجه است.

الف: در خصوص ملاک حجیت شهادت در نظر بیان شده است و اکثریت فقها شهادت دو مرد عادل را ملاک قرار داده اند (Momen Qomi, 2001).

ب: فقهای امامیه غالباً علم به بینه را مقدم بر شمرده اند و معتقدند قاضی در صورت علم داشتن نیازی به بینه ندارد. چرا که فلسفه شهادت و بینه این است که شخص منکر درستی ادعای مدعی گردد.

ج: در دعاوی قضایی مدعی حق ارائه بینه دارد بی آنکه بر او واجب شده باشد، لذا می‌تواند در خواست سوگند بدهد و به این طریق به ترافعات یا اثبات جرم پایان دهد.

د: شهادت شاهدان در صورتی پذیرفته می‌شود که بر خلاف هم شهادت ندهند.

ه: لازم به ذکر است قبول بینه چه در محضر قاضی و چه در امور غیر قضایی چند شرط عام دارد که در قسمت شروط شاهد بیان شد و وجود هر یک الزامی است (Haddad-Adel, 1996).

شرایط شهادت

شرایط شهادت به شرح ذیل است:

الف: قطعی و یقینی بودن

قطعی و یقینی بودن شهادت شهادت شاهد، باید از روی قطع و یقین باشد، اظهار با تردید و شک بلا اعتبار است. شاهد باید از طریق حواس خود بر مورد شهادت اطلاع یافته باشد. گاهی اوقات بر شنیدن خبری شهادت می‌دهد که شاهد سمعی است شاهد باید آنچه دیده یا شنیده با قطع و یقین همراه باشد. در شرح لمعه آمده است که پیغمبر (ص) آفتاب را در آسمان به شاهی می‌نماید و

همانگونه که گفتیم شهادت یکی از ادله اثبات دعوی در حقوق اسلامی است. قرآن به عنوان معتبرترین کتاب آسمانی و یگانه سند مکتوب راهنمای زندگی بشر که به دور از تحریف و جعل حقایق، در دسترس ما قرار دارد در موارد متعددی به شهادت و لزوم ادا و اقامه آن در دعاوی اشاره نموده است. برای نمونه در آیات ۲۸۲ و ۲۸۳ سوره بقره و همچنین آیه ۴ سوره نور و آیه ۲ سوره طلاق بر لزوم شهادت و گواهی تأکید کرده است. همچنین روایات زیادی نیز درباره شهادت نقل شده است. در برخی از کتب فقهی اصطلاح بینه نوعاً به جای اصطلاح شهادت استعمال گردیده است و بینه را مطابق با شهادت شهود تلقی نموده و علت این امر آن بوده است که در اغلب موارد از شهادت شهود به عنوان بینه دعوی استفاده می‌شده است و به همین دلیل است که در قانون موضوعه نیز بینه و شهادت مورد استناد از نظر فقهی اصطلاح بینه به معنی تعدادی شهود که قانوناً شهادت و گواهی آنان می‌تواند یک قضیه حقوقی اعم از جزایی یا مدنی را اثبات نماید تعریف شده است.

حدیث معروف نبوی "البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر" لبیانگر منشاء حجیت و اعتبار بینه است.

فقها نظریات مختلفی را در خصوص حجیت بینه در قضاوت بیان کرده اند. برای مثال برخی نظیر آیت الله موسوی گلپایگانی معتقدند که شارع، بینه را تنها بر دو شاهد مرد اطلاق کرده است و مواردی چون شهادت یک مرد و دو زن شهادت زنان و شهادت مرد همراه با سوگند مدعی را هر چند از نظر شرعی معتبر باشند، نمی‌توان مصداق بینه شمرد (Mousavi Golpayegani, 1996).

آیت الله تراقی نیز اطلاق بینه را بر شهادت یک مرد و دو زن نیز صحیح می‌داند عده‌ای یک شاهد مرد و سوگند مدعی را نیز بدان افزوده‌اند. در برابر این اقوال کسانی نظیر آیت الله فاضل معتقدند

می‌فرماید: اگر بدین روشنی می‌دانی شهادت بده و گرنه از این کار دست بدار (Shahid Thani, 1994)

ماده ۱۳۱۵ ق. م ناظر به همین امر است که می‌گوید شهادت باید از روی قطع و یقین باشد، نه به طور شک و تردید و علت هم آن است که شک و تردید موضوع ذهنی را از بیان واقعه مشهود به عقیده و اظهار نظر نزدیک می‌کند و شاهد نباید در شهادت نظر خود را دخالت دهد.

ب: تطبیق شهادت با دعوی

هر گاه دعوی نسبت به امری و مفاد شهادت امر دیگری را ثابت کند آن گواهی بدون اثر است. در موردی که شهادت جزئی از ادعا را ثابت کند به همان میزان موثر است وفق ماده ۱۳۲۰ ق. م " شهادت بر شهادت در صورتی مسموع است که شاهد اصل وفات یافته یا به واسطه مانع دیگری مثل بیماری، سفره حبس و غیره نتواند حاضر شود. رجوع از شهادت نیاز به اثبات خلاف واقع بودن شهادت ندارد. کافی است شاهد مدعی گردد به جهتی از جهات مثل تطمیع تهدید یا اشتباه و نظایر آن شهادت نادرست داده است. در این صورت دادگاه به چنان شهادتی ترتیب اثر نمی‌دهد (Mohammadi & Sedighi, 2016).

ج: توافق شهادت شهود در معنی

شهادت شهود باید در معنی توافق داشته باشد لازم نیست الفاظ و عباراتی که شهود به کار می‌برند یکسان نباشد ولی لازم است معنی و مفهوم آن‌ها یکی باشد. بنابراین اگر شهود به اختلاف شهادت دهند قابل اثر نخواهد بود مگر در صورتی که از اظهارات آن‌ها چیزهای یقینی مشترکی به دست آید (Mohammadi & Sedighi, 2016).

ه: شهادت بر شهادت

گاهی شاهد، مستقیماً واقعه را ندیده و نشیده لیکن از فردی که شاهد امر بوده، نسبت به وقوع آن اطلاع یافته است. در این حالت

مشهود به خود شهادت دیگری است که اصطلاحاً شهادت فرع یا شهادت بر شهادت می‌گویند (Jafari Langarudi, 1998).

بنابر این شهادت بر شهادت تنها نسبت به استماع است و شهادت بر دیده‌ها مشمول شهادت فرعی نیست (Mohaqqeq Damad, 1998).

لازم به ذکر است مطابق ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ شهادت فرعی جنبه حق الناسی داشته و اعم از امور جزایی یا مدنی است. بنابراین موارد پذیرش شهادت فرعی محدود است و سخنان شاهد با توجه به اماره صحت مورد پذیرش است (Mohammadi & Sedighi, 2016).

مواد ۲۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۲۰، تبصره ماده ۵۹ همگی موکد این نکته هستند که شهادت بر شهادت در امور کیفری پذیرفته شده است و با توجه به اینکه جایگاه شهادت در میان مصادیق یقینی و فنی، بنا بر تاکید قانون فی تمایل به امور یقینی است پس شهادت بر شهادت جز دلایل است و اماره بودن آن رد معنای خاص دلیل جایگاهی ندارد. با این حال قانون مدنی در ماده ۱۲۸۵ به بیراهه رفته و اماره را شامل دلایل میداند. البته قوانین مختص ادله منتج به این میشود که تشخیص اماره است و ظنی، لیکن شهادت بر شهادت که در آن احتمال خطاست، جز دلایل محسوب می‌شود (Jafari, 2016).

رجوع از شهادت

اصطلاح رجوع از شهادت بدین معناست که شاهدهی پس از اقامه شهادت در محضر دادگاه دلیلی ابراز نماید که شهادت وی صحیح نبوده است. حال ممکن است این دلیل مبنی بر اشتباهی بوده باد که بواسطه توهم در ادای شهادت ایجاد شده و یا تعمدی همراه با قصد بیان کذب باشد.

رجوع از شهادت را می‌توان در سه مرحله مورد بررسی قرار داد. لازم به ذکر است در سه مبحث دعاوی مالی امور کیفری و مسائل

برداشت عرفی از واقع است و در این مسیر، علم عادی قاضی نقش محوری دارد.

رویه قضایی ایران

بررسی آرای محاکم نشان می‌دهد که دادگاه‌ها معمولاً شهادت معتبر را می‌پذیرند، مگر آنکه اماره قضایی قوی و اقناع‌کننده‌ای با آن تعارض داشته باشد. در چنین مواردی، دادگاه با ذکر مستندات و استدلال حقوقی، اماره قضایی را ترجیح می‌دهد تا از صدور رأی خلاف واقع جلوگیری شود.

نتیجه‌گیری

در نظام ادله اثبات دعوا، امارات و شهادت شهود هر یک جایگاه و کارکرد خاصی دارند و از ابزارهای مهم کشف حقیقت محسوب می‌شوند. اماره قانونی، برخلاف اماره قضایی، مستقیماً توسط قانون‌گذار تعیین شده و قاضی مکلف به پذیرش آن است، حتی اگر شخصاً موجب اقناع وجدانی او نشود. در مقابل، شهادت شهود از ادله اثبات به معنای خاص است که مبتنی بر اخبار مستقیم اشخاص ثالث از واقع بوده و به‌طور معمول، در صورت رعایت شرایط قانونی، دارای ارزش اثباتی بالایی است.

در تعارض میان اماره قانونی و شهادت شهود، اصل حاکم آن است که اماره قانونی، به دلیل اتکای مستقیم بر اراده قانون‌گذار و برخورداری از حجیت قانونی، بر شهادت مقدم است. قانون‌گذار با وضع اماره قانونی، در واقع نتیجه اثباتی معینی را مفروض گرفته و قاضی را از ورود به ارزیابی آزاد ادله بی‌نیاز یا حتی ممنوع می‌سازد. از این‌رو، در مواردی که اماره قانونی وجود دارد، قاضی نمی‌تواند صرفاً با استناد به شهادت شهود، مفاد آن را نادیده بگیرد یا خلاف آن حکم صادر کند؛ مگر آنکه خود قانون امکان خدشه یا نقض اماره را پیش‌بینی کرده باشد.

با این حال، بررسی مبانی فقهی و حقوقی نشان می‌دهد که تقدم اماره قانونی بر شهادت، تقدم مطلق و غیرقابل انعطاف نیست، بلکه در چارچوب منطق قانون و هدف کشف حقیقت معنا پیدا می‌کند.

خانوادگی و بعبارت دیگر احوال شخصیه رجوع از شرایط احکام متفاوتی دارد.

تعارض اماره قضایی با شهادت

۱. مفهوم تعارض

تعارض زمانی محقق می‌شود که مفاد دو دلیل به‌گونه‌ای باشد که جمع میان آن‌ها ممکن نباشد و پذیرش یکی مستلزم رد دیگری باشد. در تعارض اماره قضایی با شهادت، گاه اماره قضایی دلالت بر امری دارد که شهادت شهود خلاف آن را اثبات می‌کند.

۲. قاعده کلی: تقدم شهادت

در دکتترین حقوقی و رویه قضایی ایران، اصل بر تقدم شهادت بر اماره قضایی است. دلیل این امر، مستقیم بودن شهادت و نقش آن در ایجاد یقین یا اطمینان قوی برای قاضی است. به همین جهت، در شرایط عادی، دادگاه‌ها شهادت معتبر را مبنای رأی قرار می‌دهند.

۳. استثنا: تقدم اماره قضایی قوی

با وجود قاعده فوق، تقدم شهادت مطلق نیست. در مواردی که اماره قضایی:

- مستند به قرائن عینی و فنی باشد؛
- با واقعیات مسلم پرونده انطباق کامل داشته باشد؛
- موجب علم یا اطمینان عرفی قاضی گردد؛

می‌تواند بر شهادت شهود ترجیح داده شود. نمونه‌های بارز این وضعیت شامل معاینه محل، گزارش‌های کارشناسی، یا شواهد مادی قوی است.

مبانی فقهی تعارض اماره قضایی و شهادت

در فقه اسلامی، اصل بر تقدم علم بر ظن است. شهادت تنها در صورتی حجت است که موجب علم یا اطمینان قاضی شود. هرگاه قاضی از طریق قرائن و امارات به علم برسد، نمی‌تواند برخلاف آن و صرفاً بر اساس شهادت حکم صادر کند. فقها تصریح کرده‌اند که هدف نهایی ادله اثبات، کشف واقع یا دستیابی به نزدیک‌ترین

در نهایت می‌توان گفت، در تعارض اماره قانونی و شهادت شهود، اصل بر تقدم اماره قانونی است، اما این تقدم باید در پرتو فلسفه وضع ادله، اهداف عدالت‌محور دادرسی و میزان اقتناع وجدانی قاضی تحلیل شود. چنانچه شهادت شهود به گونه‌ای باشد که با قرائن قطعی و مستند همراه شده و علم عادی و اطمینان قضایی ایجاد کند، بی‌توجهی مطلق به آن، می‌تواند منجر به صدور رأی ناعادلانه شود. از این‌رو، نظام حقوقی کارآمد اقتضا دارد که ضمن حفظ جایگاه امارات قانونی، امکان ارزیابی عقلانی و منصفانه شهادت در چارچوب قواعد قانونی فراهم باشد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The study begins from the premise that the primary function of evidentiary rules in Islamic and Iranian law is the discovery of truth and the realization of justice, not the mechanical application of formal categories of proof. Within this framework, judicial presumptions are defined as factual circumstances and external indicators that, in the view of the judge, signify the existence or non-existence of a disputed fact and may generate varying degrees of conviction, from weak probability to customary knowledge. Unlike legal presumptions, which are expressly established by the legislature and bind the court regardless of the judge's personal conviction, judicial presumptions are entrusted to the discernment of the adjudicator and derive their authority from the persuasive force they exert on judicial conscience. The article situates judicial presumptions within Article 1324 of the Civil Code and emphasizes their transformation in modern Iranian practice following the removal of earlier evidentiary limitations, noting that contemporary courts frequently rely upon

در مواردی که اماره قانونی قابل اثبات خلاف باشد و شهادت واجد شرایط قانونی، قوی، هماهنگ و موجب علم یا اطمینان قضایی گردد، امکان تزلزل یا سقوط اماره قانونی، در پرتو ارزیابی مجموع ادله، قابل تصور است. این امر به‌ویژه در امارات قانونی ساده (غیرقاطع) نمود بیشتری دارد.

از منظر فقه اسلامی نیز، اگرچه شهادت به عنوان «بینه» از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، اما بینه زمانی حجیت دارد که با قرائن قطعی و امارات معتبر معارض نباشد. آیات قرآن کریم، به‌ویژه در داستان حضرت یوسف (ع)، و نیز رویه معصومان (ع)، نشان می‌دهد که شارع مقدس در مقام قضاوت، صرفاً به ظاهر ادله اکتفا نکرده و قرائن عینی و امارات قوی را در کشف حقیقت معتبر دانسته است. بنابراین، در منطق فقهی، ملاک نهایی، تحقق علم یا اطمینان عرفی قاضی است، نه صرف عنوان دلیل.

material evidence, expert reports, and situational analysis as independent grounds for decision. In parallel, witness testimony is presented as a classical and direct form of proof, traditionally associated with certainty and the concept of *bayyina* in Islamic jurisprudence, yet nevertheless subject to rigorous substantive and procedural conditions.

The jurisprudential legitimacy of judicial presumptions is explored through Qur'ānic, prophetic, rational, and doctrinal arguments. The article invokes the narrative of Prophet Joseph (Yūsuf) as reflected in the Qur'ān to demonstrate that objective indicators—such as the intact shirt presented with false blood or the direction of its tearing—were treated as decisive evidence in uncovering truth, and legal scholars have relied on these verses to affirm the probative value of conclusive circumstantial evidence (Makarem Shirazi, 1998). Likewise, the prophetic judgment concerning the killing of Abū Jahl, in which the Prophet examined the blood on the swords of two young men to determine their respective

roles, is cited as a paradigmatic example of reasoning based on observable indicia rather than mere assertion (Majlesi, 1983). From a rational standpoint, the article argues that denying judges the authority to rely on strong circumstantial evidence would jeopardize substantive justice and frustrate the Sharia's overarching objective of safeguarding rights, a view supported in contemporary scholarship (Doostipour, 2013). The doctrinal analysis further elaborates key characteristics of judicial presumptions: their discretionary nature, absence of statutory enumeration, contextual specificity, and unlimited variety, as well as their susceptibility to appellate review if the inference lacks logical coherence (Katouzian, 2011; Shams, 2005). Importantly, while judicial presumptions are inherently indirect and probabilistic, they may generate what jurists term "customary knowledge" (*ilm 'ādī*), which suffices for adjudication even in the absence of metaphysical certainty (Katouzian, 2011). This nuanced conception of knowledge underpins the article's central thesis that evidentiary value is not determined by formal classification but by the degree of conviction produced in the judicial mind.

In contrast, the article devotes substantial analysis to the concept, conditions, and foundations of witness testimony in both positive law and Islamic jurisprudence. Testimony is defined as the report of a third party regarding the occurrence or non-occurrence of a fact before the court, provided that legal conditions are satisfied, and it is generally regarded as a direct means of proof capable of guiding the judge to factual reality without elaborate inference. Classical jurists describe testimony as a categorical report grounded in personal knowledge, and its linguistic and technical meanings converge on the notion of informed declaration (Jafari Langarudi, 1998). The conditions of a valid witness—such as maturity, sanity, justice, faith, legitimate birth, and absence of personal

interest—are examined with reference to prominent Shi'i authorities, including differing enumerations of requirements (Khoei, 2012). The article further traces the statutory evolution of testimonial evidence in Iranian civil law, particularly the abrogation of former monetary thresholds and restrictive provisions following post-revolutionary reforms, which significantly expanded the admissibility and evidentiary reach of testimony (Bahrami, 2010). It also analyzes the interrelationship between confession and testimony in the Civil Code and criminal legislation, emphasizing the necessity of voluntariness, intent, and legal capacity for evidentiary validity (Katouzian, 2011; Khazaei, 2008). The article underscores that testimony must be definitive rather than speculative, must correspond to the claim, and must exhibit semantic concordance among witnesses; otherwise, it is deprived of effect (Mohammadi & Sedighi, 2016; Shahid Thani, 1994). Through this doctrinal exposition, testimony is portrayed as a robust but not infallible proof, one that may be undermined by internal inconsistency, recantation, or contradiction with objective reality.

Having established the conceptual foundations of both forms of evidence, the article turns to the core issue of conflict. A conflict arises when two proofs are mutually exclusive such that acceptance of one entails rejection of the other. In Iranian judicial doctrine, the general rule favors testimony over judicial presumptions on the ground that testimony, when valid, constitutes a direct and certainty-producing report. Nevertheless, this precedence is not absolute. Drawing on both jurisprudential principles and practical adjudication, the study argues that when a judicial presumption is strong, objective, technically substantiated, and fully aligned with established facts of the case, it may override testimony, particularly where the latter fails to generate judicial conviction. The

jurisprudential maxim that knowledge prevails over conjecture operates decisively in this context: if the judge attains knowledge or near-certainty through circumstantial evidence, he or she cannot legitimately render judgment contrary to that conviction merely because testimony formally exists. The article also examines the gradations of persuasive force—ranging from doubt and probability to assurance and certainty—and concludes that adjudication rests on customary assurance rather than absolute certainty (Katouzian, 2011). Consequently, the decisive criterion in evidentiary conflicts is the realization of judicial knowledge, not the nominal hierarchy of proofs. This approach reflects a synthesis of doctrinal rigor and pragmatic realism, recognizing the complexity of modern disputes in which scientific reports, forensic analysis, and material traces may carry greater epistemic weight than human recollection.

The study further situates this theoretical framework within Iranian judicial practice, observing that courts frequently rely on expert opinions, site inspections, and material evidence as manifestations of judicial presumptions. While testimony remains a central pillar of proof, judges have increasingly exercised their evaluative discretion to assess the coherence, plausibility, and contextual compatibility of testimonial accounts. When testimony appears inconsistent with established physical evidence or objective circumstances, courts may articulate detailed reasoning for preferring circumstantial proof in order to prevent unjust outcomes. This practice aligns with the broader jurisprudential understanding that the function of evidence is instrumental and teleological—directed toward truth and justice rather than rigid formalism. The article thus rejects both extremes: the automatic supremacy of testimony regardless of context, and the unbounded discretion of judges to disregard testimonial evidence without

principled justification. Instead, it proposes a calibrated model in which evidentiary preference is determined through rational assessment of probative strength, coherence, and capacity to generate judicial assurance.

In conclusion, the article contends that judicial presumptions and witness testimony are complementary rather than antagonistic instruments within the evidentiary architecture of Iranian law. Although the general doctrinal position accords primacy to valid testimony, this priority yields where strong, objective, and convincing presumptions produce a higher degree of judicial assurance. The ultimate standard for resolving conflicts is the inner conviction of the judge grounded in lawful reasoning and consistent with the objectives of justice. By emphasizing epistemic quality over formal hierarchy, the study advances a principled yet flexible approach to evidentiary adjudication that harmonizes statutory law, Islamic jurisprudence, and contemporary judicial realities.

References

- Bahrami, B. (2010). *Essentials of Evidentiary Proof* (2 ed.). Negah-e Bineh Cultural Institute.
- Doostipour, M. (2013). The Origin and Legitimacy of Judicial Presumptions. *Legal Knowledge and Research Quarterly*, 2(1).
- Haddad-Adel, G. A. (1996). *Encyclopaedia of the Islamic World* (2 ed.). Foundation of the Encyclopaedia of Islam.
- Jafari Langarudi, M. J. (1998). *Legal Terminology* (9 ed.). Ganj-e Danesh Publications.
- Jafari, M. (2016). The Scope of the Evidentiary Authority of Confession in the Islamic Penal Code. *Studies in Islamic Jurisprudence and Law*, 8(15).
- Katouzian, N. (2011). *Proof and Evidentiary Proof* (6 ed.). Mizan Publications.
- Khazaei, S. A. (2008). *An Analysis of the Conflict Between Documentary Evidence and Testimony in Iranian Law with a Comparative Study in Imami Jurisprudence*.
- Khoei, A. (2012). *Foundations of Takmilat al-Minhaj* (Vol. 1). Al-Adab Press.
- Majlesi, M. B. (1983). *Bihar al-Anwar* (2 ed., Vol. 19). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Makarem Shirazi, N. (1998). *Tafsir Nemooneh* (18 ed., Vol. 9). Dar al-Kutub al-Islamiyya.

- Matin Daftari, A. (1999). *Civil and Commercial Procedure* (1 ed., Vol. 2). Majd Scientific and Cultural Society.
- Mohammadi, F., & Sedighi, E. (2016). Rules and Foundations of Confession and Testimony and Conditions of Retraction. First National Conference on Islamic Sciences, Law, and Management, Qom.
- Mohaqeq Damad, M. (1998). *Principles of Islamic Jurisprudence* (Vol. 3). Center for the Publication of Islamic Sciences.
- Momen Qomi, M. (2001). *Foundations of Tahrir al-Wasilah* (1 ed., Vol. 1). Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Mousavi Golpayegani, S. M. R. (1996). *Kitab al-Shahadat* (1 ed.). Qom Publications.
- Shahid Thani. (1994). *Al-Rawda al-Bahiyya* (2 ed., Vol. 3). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Shams, A. (2005). *Civil Procedure* (2 ed., Vol. 3). Derak Publications.